

بررسی حدود غیر موضوعه (ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی) با رویکرد فقه مقارن

محمدرسول آهنگران^{*}، مهرداد سعیدی^۱، رضا اورسجی^۲

۱. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران
۲. کارشناس ارشد فقه و حقوق خصوصی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران
۳. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۷)

چکیده

ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دست قضا را برای رجوع به منابع فقهی باز گذاشته است. نظر به اینکه قانون‌گذار برخی جرائم را با عنوان حدود قرار داده است، این پرسش مطرح است که آیا حدود شرعی دیگری غیر از حدود موضوعه قانونی وجود دارد یا خیر. بنابراین، این مقاله با یک بازپژوهی در منابع فقهی و روایی، و تفکیک جرائم منصوص تعزیری از جرائم منصوص حدی، مشخص می‌کند که نخست، تعریف فقها از حد به مجازات مقدر صحیح نیست، بلکه حد به معنای مجازات مقدر معین است که در آیات یا روایات به صراحت وصف حدی بودن آن را معین کرده باشد، بنابراین، دوم، بسیاری از جرائمی را که فقها به دلیل انحراف از تعریف، با عنوان حد مطرح کرده‌اند، همگی تعزیر منصوص شرعی بوده است و این خلط مبحث، قانون‌گذار را به سمت توسعه جرائم منصوص حدی رهنمون کرده است، و سوم اینکه غیر از جرائم منصوص حدی، دیگر موجبی برای رجوع به فقه که مشمول ماده یادشده شود، وجود ندارد زیرا همگی با عنوان تعزیرات منصوص شرعی قرار دارند.

کلیدواژگان

اصل ۱۶۷ قانون اساسی، حدود غیرموضوعه، حدود، حدود موضوعه، ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی.

مقدمه

اصل آن است که قاضی برای حل و فصل منخاستها و دعاوی به متونی مراجعه کند که صرفاً چارچوب را برای وی مشخص کرده است، نه اینکه ملزم نیز باشد، حتماً مفاد آن را رعایت کند. پس الزام قاضی به اجرای مفاد یک متن امری خلاف قناعت وجدانی و قطع و حجیت وی است. زیرا قاضی باید نزد محکمه شارع مقدس، با این دفاع که احکام صادرشده نزدش حجیت دارد، معذور باشد نه اینکه ملتزم بوده است هر چند که نتیجه به نظر یکی می‌آید.

به همین دلیل، اصل ۱۶۷ قانون اساسی به درستی به قضات اجازه رجوع به منابع فقهی را داده است، زیرا قاضی باید براساس آنچه برای وی حجیت دارد، رأی صادر کند، وگرنه ملتزم باشد به رعایت مفادی که قانون او را مکلف به مجازات مثلاً اعدام کند و پس از چند سالی آن قانون عوض شود یا مجازات آن کاهش یابد، چیزی جز تخریب عدالت قضایی و روحیه قضات نخواهد بود، هرچند به دلیل ملزم بودن آن‌ها نزد شارع مقدس معذور باشد، نه به علت حجیت یافتن آن موضوع نزدشان، و این امر هیچ تعارضی با اصل شرعی و قانونی بودن مجازات‌ها که اصلی واحد محسوب می‌شود، ندارد، زیرا می‌توان گفت، تفاوت اصل شرعی با قانونی بودن مجازات این است که در شرع، جرائم مستوجب مجازاتی دنیوی‌اند که در قوانین ایران راه نیافته‌اند، از جمله آمیزش با حیوانات، استمناء و سایر محرّمات کبیره، و اصل شرعی بودن مجازات‌ها، اجازه اعمال مجازات مرتکب چنین عملی را می‌دهد، یعنی اصل شرعی بودن جرائم و مجازات‌ها غیر همین مابه‌التفاوت‌ها را جرم نمی‌داند، اما اصل قانونی بودن مجازات‌ها، همین مابه‌التفاوت را جرم محسوب نمی‌کند و جالب اینکه احکام شرعی به مکلفین ابلاغ شده است و تعجب‌برانگیز اینکه اعمال مجازات واطی حیوان خلاف شرع نیست، اما خلاف قانون محسوب می‌شود. این نکته مهم است که اصل شرعی بودن جرائم و مجازات‌ها که به‌عنوان اصلی عملی در شریعت، مجوز مجازات هر نوع اعمال محرّمه‌ای را به قضات نمی‌دهد، بلکه قاضی مجازاتی را که مجازات دنیوی دارد، اجرا می‌کند. یعنی اصل شرعی بودن مجازات‌ها مانع اعمال مجازات‌های مباح و اعمال محرّمه صغیره و کبیره دارای مجازات اخروی می‌شود. پس دست قاضی در اعمال مجازات هنگام رجوع

وی به منابع فقهی، باز نیست و این سخن که در صورت امکان ارجاع قاضی و مبسوط‌الید گذاشتن وی سبب دخل و تصرف زیاد و پایمال کردن حقوق متهم یا صدور احکام متفاوت و متعارض می‌شود، بی‌وجه است و با اعتقاد به حکم‌فرمایی قاضی عالم، عادل و مخالف هوای نفس، نیز ناسازگار بوده و با اعتقاد به لزوم قاضی مجتهد هم در تعارض است. زیرا وقتی برای قاضی مقام اجتهاد در نظر گرفته شود، مگر می‌توان صدور آراء، ولو مخالف و متعارض را انتظار نداشت. با این حال، متأسفانه رویه این بوده است که عملاً چنین اقدامی صورت نمی‌پذیرفت و شاید قضات به دلیل ترس از نقض آرایشان میلی به چنین اقدامی نداشتند.

به هر حال، به نظر می‌رسد اصل شرعی و قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها اصلی واحدند و تفاوت نگارشی دو واژه شرع و قانون نباید سبب تفاوت معنایی و مفهومی ایجاد کند، زیرا قانون در اصل ۳۶ به معنای اصطلاحی نبوده و هم‌معنای شرع است. بنابراین، طبق اصل ۱۶۷، قضات می‌توانستند هم به اعمال مجازات در تعزیرات در زمینه اعمال محرمه دارای مجازات دنیوی بپردازند و هم به مجازات حدود نظر داشته باشند.

این پرسش پیش می‌آید که با وجودی که قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در بیان احصای حدود در مقام تفصیل برآمده است، آیا مصادیق دیگری نیز وجود دارد که به مفاد ماده ۲۲۰ بتوان عمل کرد. از این رهگذر از آنجا که قانون‌گذار برخی جرائمی را که فقها ذیل برخی جرائم دیگر مطرح می‌کردند، به‌طور مستقل حد دانسته، مانند تفخیز که ذیل بحث لواط مطرح شده است و یا سب‌النبی که ذیل بحث قذف آمده است، در این مقاله نیز همه جرائمی که در کتب روایی و فقهی در باب حدود مطرح شده است، به غیر از جرائمی که مقنن به‌صراحت به حدی بودن آنان اشاره کرده است، بررسی می‌شوند تا فارغ از احکام تفصیلی هر جرمی به‌عنوان اولین شرط ماده ۲۲۰ ق.م.ا حدی بودن یا نبودن آن روشن شود. پس منظور ما از حدود غیرموضوعه حدودی است که در قانون مجازات تصریح نشده و ماده ۲۲۰ صرفاً قضات را به منابع فقهی ارجاع داده است که این به معنای وضع اصطلاحی نیست.

بررسی اسباب حدود در فقه و حقوق موضوعه

قانون مجازات اسلامی در بخش دوم خود مجازات‌ها را به دو قسم اصلی و غیراصلی (تکمیلی و تبعی) تقسیم کرده است و اقسام مجازات‌های اصلی را حدود، قصاص و دیات، تعزیرات دانسته است. بنابراین، با توجه به ماده ۲۲۰ اجازه قانون برای رجوع به منابع فقهی فقط نسبت به مجازات حدود از نوع مجازات اصلی است. ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی در این زمینه بیان می‌کند: «در مورد حدودی که در این قانون ذکر نشده است، طبق اصل یکصد و شصت و هفتم (۱۶۷) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عمل می‌شود».

همچنین اصل ۱۶۷ قانون مقرر کرده است: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».

اسباب حدود در نزد اهل سنت

در میان جرائم متعددی که در باب حدود وجود دارد، اسباب حدود مورد اتفاق فقهای اهل سنت سه قسم‌اند که عبارت‌اند از زنا، سرقت و قذف (الجزیری، بی‌تا، ج ۵، ص ۸). البته در زمینه شرب خمر اینکه بتواند به‌عنوان قسم چهارم قرار گیرد، اختلاف نظر بسیار وجود دارد. از نظر ابوحنیفه جرم‌های مستوجب حد را آن‌هایی می‌داند که به‌صراحت در قرآن تصریح شده‌اند (جزیری، بی‌تا، ج ۵، ص ۸ و ۹) که عبارت‌اند از:

۱. زنا (نور: ۲)؛ ۲. سرقت (مائده: ۳۸)؛ ۳. شرب خمر (مائده: ۹۰)؛ ۴. قطاع‌الطریق (مائده: ۳۳)؛
 ۵. حد قذف (نور: ۴). فقهای مالکی نیز محاربه را جزء حدود می‌دانند (جزیری، بی‌تا، ج ۵، ص ۹).
- عبدالقادر عوده نیز جرائم مستوجب حد را هفت جرم دانسته است که عبارت‌اند از زنا، قذف، شرب خمر، سرقت، محاربه، ارتداد، و بغی (عوده، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۹) و حقوق‌دان دیگر عبدالرزاق سنهوری اسباب حدود را پنج جرم دانسته است که عبارت‌اند از زنا، سرقت، شرب خمر و غیر آن به شرط سکر، قذف و قطاع‌الطریق.

بنابراین، فقهای عامه لواط، مساحقه، قیادت، تفخیز، قذف، سب‌النبی، ارتداد و سحر را از اسباب حدود به‌شمار نمی‌آورند و اما درباره شرب خمر و محاربه و بغی اختلاف نظر دارند.

اسباب حدود در نزد امامیه

جرائم مستوجب حد در متون روایی و فقهی مختلف است. در متون روایی شیعه از جمله وسائل الشیعه و تهذیب الاحکام با اندک تفاوتی، اسباب حدود را بدین گونه بیان کرده‌اند: ۱. ابواب حد زنا، ۲. ابواب حد لواط، ۳. ابواب حد سحق و قیادت، ۴. ابواب حد قذف، ۵. ابواب حد مسکر، ۶. ابواب حد سرقت، ۷. ابواب حد محارب، و ۸. ابواب حد مرتد. برخی دیگر از جرائم وجود دارد که مؤلفان آن‌ها را در بحث کتاب حدود و التعزیرات بیان می‌کنند، اما آن‌ها را به نظر از اسباب حدود نمی‌دانند یا در حدی بودن آنان تردید دارند زیرا از به‌کارگرفتن واژه حد بر سر آنان خودداری می‌کنند و عبارت‌اند از ۹. ابواب نکاح بهائم [وطی بهائم] و وطی أموات و استمناء، و ۱۰. ابواب بقیه الحدود و التعزیرات که در آن از سحر و جادوگری و جز آن بحث می‌کند (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۳۰۷؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۴۲-۲).

در کتب فقهی نظرهای فقها در زمینه اسباب و تعداد حدود مختلف است و همان‌طور که گفتیم، این امر به این دلیل است که برخی صرفاً مجازات‌های مقدر در قرآن را در زمره حدود آورده‌اند و برخی دیگر همه جرائم مقدر در روایات را بر آن افزوده‌اند و گاه منشأ اختلاف اسباب بر سر دلالت یک سند یا تقیه و عدم آن، یا استظهار فقها از روایات است و گاهی اسباب حدود میان برخی فقها یکسان است. اما در تعداد با هم تفاوت دارند. مثلاً برخی لواط، مساحقه و قیادت را تحت یک سبب آورده‌اند و برخی دیگر آنان را اسباب جداگانه برای مجازات دانسته‌اند. بنابراین، با عنوان جداگانه‌ای مطرح کرده که این امر در عین اتفاق نظر در اسباب حدود سبب اختلاف در تعداد اسباب شده است.

برخی فقهای امامیه جرم‌های مستوجب حد در چهار فصل بیان کرده‌اند. فصل اول: زنا، فصل دوم: قذف، فصل سوم: سرقت، فصل چهارم: محاربه (مقداد، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۸۶۹-۸۵۱). شهید اول در کتاب خود لمعه‌الدمشقیه تحت شش فصل از آن‌ها یاد کرده است: فصل یکم در زنا، فصل

دوم در لواط، سحق و قیادت، فصل سوم در قذف، فصل چهارم در شرب خمر، فصل پنجم در سرقت، و فصل ششم در محاربه. آنگاه شهید فصل هفتم را بر آن فصول ششگانه افزوده و آن را به «عقوبت‌های گوناگون» اختصاص داده است و در این فصل از کیفر چند جرم دیگر نام می‌برد که درباره برخی از آن‌ها تصریح می‌کند که کیفر تعزیری است نه حد. کیفرهایی که در این فصل نام برده شده‌اند، عبارت‌اند از ۱. اتیان بهائم، ۲. وطی الاموات، ۳. استمناء، ۴. ارتداد (شهید اول، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۵۵-۲۱۹).

مرحوم علم‌الهدی (ره) در کتاب الانتصار خود بدون تبویب و فصل‌بندی به موارد زیر اشاره کرده است: ۱. حد اللواط، ۲. حد السحق، ۳. حکم اتیان البهیمه، ۴. حکم الاستمناء و القیاده، ۵. حکم الزانی المحصن (و سایر مسائل آن)، ۶. شرب الخمر، ۷. حد سارق (علم‌الهدی، ۱۴۱۰، ص ۵۲۸-۵۱۰).

امام خمینی (ره) در کتاب فقهی خود حدود را در شش فصل آورده است: فصل یکم در حد زنا، فصل دوم در لواط و سحق و قیادت، فصل سوم در حد قذف، فصل چهارم در حد مسکر، فصل پنجم در حد سرقت، و فصل ششم در حد محارب (خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۲۲-۵۸۵). ایشان در بخش دیگری با عنوان خاتمه در سایر عقوبات، از این جرائم و کیفر آن‌ها نام برده‌اند: ۱. کیفر مرتد، ۲. کیفر در آمیختن با چهارپایان و مردگان، ۳. ایشان در ضمن وطی بهائم فرعی را نیز در خصوص استمناء بیان می‌کند.

شیخ طوسی، حدود را شش مورد دانسته است و مباحث آن را با عنوان‌های زیر بیان فرموده‌اند: ۱. زنا، ۲. قذف، ۳. سرقت، ۴. قطاع الطریق، ۵. شرب خمر، و ۶. ارتداد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷هـ.ق، ج ۸، ص ۷۱ و ۷۲).

شیخ بهائی (ره) به جای اسباب، اقسام حدود [مجازات] را بیان کرده است و اقسام آن را چهارده قسم برشمرده است که این مجازات‌ها را می‌توان تحت شش فصل قرار داد: ۱. حد سرقت، ۲. حد محارب، ۳. حد زنا، ۴. حد لواط، ۵. حد قذف و حد شرب خمر، و ۶. حد آمر به قتل دیگری (شیخ بهائی، بی‌تا، ص ۴۲۳-۴۱۵).

محقق حلی در شرایع آورده است: اسباب حد شش امر و با اندک تفاوتی به شرح زیر است: ۱. زنا، ۲. توابع زنا (لواط، سحاق و قیادت)، ۳. قذف، ۴. شرب خمر، ۵. سرقت، ۶. قطع طریق (محاربه)، و ارتداد و بغی را در زمره تعزیرات می‌داند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۳۶).

برخی فقها اسباب حدود را هفت جرم می‌شمارند: یعنی علاوه بر حدود مد نظر محقق حلی «ارتداد» را نیز از حدود می‌شمارند (مغنیه، ۱۹۶۶، ص ۲۵۶ و ۲۵۷). البته در ادامه مؤلف سهواً یا عمداً دچار این اشتباه می‌شود و می‌گوید: «همان‌طور که گذشت اسباب حد شش‌تاست [که عبارت‌اند از]: زنا و...» و در اینجا ارتداد را در زمره اسباب حدود بیان نمی‌کند (مغنیه، ۱۹۶۶، ص ۲۸۳).

برخی فقهای معاصر اسباب حدود را هشت جرم برمی‌شمارند. بدین نحو که هر یک از جرائم لواط، مساحقه و قیادت را سبب مستقل و جداگانه‌ای برای حد می‌دانند. با این حال ارتداد را مانند مرحوم محقق حلی از اسباب حدود نمی‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۸، ص ۱۷). همچنین، علامه حلی در کتاب *قواعد ضمن هشت مقصد از حدود یاد کرده است*. اما وطی اموات و بهائم، و مجازات مرتد را از جرائم مستوجب حد دانسته است (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۷۳-۵۲۱).

برخی دیگر مانند ابی صلاح حلبی اسباب حدود را به موارد نه‌گانه احصا کرده‌اند که به شرح زیر است: ۱. کفر، ۲. قتل، ۳. حرب، ۴. زنا، ۵. لواط، ۶. مساحقه، ۷. قیادت، ۸. سرقت، ۹. شرب خمر و فحاح. نکته شایان توجه آن است که ایشان قذف را از اسباب حد به شمار نیاورده‌اند (حلبی، بی‌تا، ص ۴۰۴). ولی در فصل جداگانه‌ای که به بحث قذف اختصاص می‌دهند، در خلال همان بحث از واژه حد برای قاذف استفاده می‌کند که شاید به دلیل جنبه حق‌الناسی آن قذف را حد اصطلاحی ندانسته است.

در نهایت، آیت ا... خویی اسباب حد را شانزده جرم دانسته است، این اسباب به این شرح است:

۱. زنا، ۲. لواط، ۳. تفضیح، ۴. ازدواج با زن ذمی پس از ازدواج با زن مسلمان بدون اجازه زن مسلمان، ۵. بوسیدن پسر بچه از روی شهوت توسط محرم، ۶. مساحقه، ۷. قوادی، ۸. قذف،

۹. سب‌النبی (ص)، ۱۰. ادعای نبوت، ۱۱. سحر، ۱۲. شرب خمر، ۱۳. سرقت، ۱۴. فروش انسان آزاد، ۱۵. محاربه، و ۱۶. ارتداد (خویی، بی‌تا، ص ۵۵-۳۲).

بنابراین، همه جرائمی که فقها در کتب فقهی خود در باب حدود بیان کرده‌اند، به شرح زیر است:

زنا، لواط، مساحقه، قیادت، قذف، شرب خمر، سرقت، محاربه، بغی، ارتداد، استمنا، وطی اموات و اتیان بهائم، ازدواج با زن ذمی پس از ازدواج با زن مسلمان بدون اجازه زن مسلمان، بوسیدن پسر بچه با شهوت توسط محرم، سب‌النبی (ص)، ادعای نبوت، سحر، و فروش انسان آزاد.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت، حدود مسلم و قطعی در منابع فقهی امامیه به موارد زیر منحصر می‌شود: ۱. زنا، ۲. قذف، ۳. شرب خمر، ۴. سرقت، و ۵. محاربه.

اما قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی جرائم مستوجب حد را نه سبب دانسته و با عنوان فصل بیان کرده است که بدین گونه است: فصل اول: زنا، فصل دوم: لواط، تفخیز و مساحقه، فصل سوم: قوادی فصل چهارم: قذف، فصل پنجم: سب‌النبی، فصل ششم: مصرف مسکر، فصل هفتم: سرقت، فصل هشتم: محاربه، و فصل نهم: بغی^۱ و افساد فی الارض.

با توجه به رویکرد تفصیلی قانون‌گذار در وضع جرائم حدی و تجاوز از جرائم منصوص حدی که محدود و معدودند در ادامه این پرسش بررسی می‌شود که آیا جرائمی تحت شمول ماده ۲۲۰ قانون مجازات قرار می‌گیرد یا خیر.

۱. نکته شایان توجه آن است که فقها جرم بغی را معمولاً در بحث جهاد بیان می‌کنند. بنابراین، مجازات باغی را تعزیری می‌دانند. همان‌طور که دیدیم محقق حلی به‌صراحت جرم بغی را ذیل تعزیرات قرار داده‌اند. نکته دیگر در همین زمینه اینکه «واو» در آیه ۳۳ سوره مائده تفسیری است و واژه محاربه را تعریف و تفسیر می‌کند، یعنی محاربه همان افساد فی الارض است. بنابراین، مجازات باغی نخست، تعزیری است و دوم اینکه ترکیب بغی و افساد فی الارض اصلاً صحیح نیست.

تحلیل حدود غیرموضوعه

با توجه به آنچه در مباحث قبل بیان شد، حدودی که در قانون مجازات اسلامی بیان نشده و در کتب فقهی و در بحث کتاب حدود بیان شده است، خواه آن را به طور مستقل، یا با عنوان «بحث فرعی» یا «مسائل مختلفه» آن را بیان کرده‌اند. با توجه به آنچه در کلام فقهای امامیه بیان کردیم و ممکن است قاضی عملاً با آن مواجه شود، عبارت‌اند از:

۱. وطی بهائم، ۲. استمنا، ۳. فروش انسان آزاد، ۴. بوسیدن پسر بچه با شهوت توسط محرم، ۵. آوردن هووی ذمی بر سر زن مسلمان، ۶. ارتداد، ۷. سحر و جادو، و ۸. ادعای نبوت.
- البته این نکته شایان توجه است که برخی اصطلاحاتی که در متون روایی و فقهی وجود دارد و فقها آن را از اسباب مستقل حد به‌شمار آورده‌اند، از جمله نباش، یعنی کسی که نبش قبر و کفن میت را سرقت می‌کند یا مستحل محرّمات و ... به نظر سبب خاص محسوب نمی‌شوند و به جرائم اصلی خود یعنی سرقت، ارتداد و جز آن برگشت می‌کنند که به‌دلیل جلوگیری از اطناب از پرداختن به آن خودداری می‌شود.

الف) بررسی حکم فقهی^۲ «وطی بهائم» (آمیزش با حیوانات)

در زمینه اتیان بهائم می‌توان به آیات پنج تا هفت سوره مؤمنون اشاره کرد. این آیات احکام عامی دارد که ارضای تمایلات جنسی را غیر از همسران و کنیزان مملوک ممنوع می‌داند و از مرتکبین به «عادی» و متجاوز یاد کرده است و شامل زنا، لواط، مساحقه و طی بهائم، استمنا و جز آن می‌شود.

۱. فروش انسان طبق نظر برخی فقها (خویی، بی‌تا، ص ۵۳؛ خراسانی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۴۹۸؛ روحانی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۴۵۹) مستوجب حد قطع ید است و روایات نیز بر این مطلب دلالت دارند (بروجردی، ۱۳۸۷، ج ۳۰، ص ۶۸۹-۶۸۸ و ۹۵۲)، اما از آنجا که فروش انسان با توجه به قانون منع برده‌داری مصوب ۱۳۰۷ و قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۱۳۸۱ جرم محسوب می‌شود و مجازات تعزیری دارد، نیازی به بررسی این مورد نیست.

۲. البته منظور از حکم فقهی پرداختن به موضوع ماهیت مجازات از حیث حدی یا تعزیری بودن است نه همه جنبه‌های فقهی.

البته از این آیات صرفاً حرمت تکلیفیه و مجازات اخروی استفاده می‌شود و مجازات دنیوی خلاف اصل است که به تصریح نیاز دارد و در قرآن مجازات خاصی برای آن مانند زنا، محاربه و جز آن که پیامبر (ص) را مأمور به اجرای آن در این دنیا بکند، مشخص نشده است.

در روایات و منابع فقهی احکامی که وجود دارد، حول محور واطی و موطوء است، بر همین اساس، فقها در کتب فقهی در زمینه آمیزش با یک حیوان دو بحث را بیان می‌کنند: الف) تکلیف خود حیوان چیست؟ ب) تکلیف واطی (فاعل) چیست؟ بحث در زمینه قسم دوم است: اینکه اگر انسانی با حیوانی نزدیکی کرد، تکلیف فاعل (واطی) چیست؟ به عبارت دیگر، در گام اول جدای از نظر فقها بر فاعل حد جاری می‌شود یا خیر؟

دیدگاه فقهای اهل سنت

در میان عامه در این زمینه سه قول وجود دارد: الف) قول به تعزیر؛ ب) قول به حد؛ ج) قول به مجازات قتل. همان‌طور حنفیه و حنابله قائل به تعزیر هستند و مالکیه قائل به اجرای حد است و جرم واطی حیوان را مانند حد زنا قیاس کرده است و در نهایت، در میان فقهای شافعی هر سه قول وجود دارد و قول به حد را اظهر دانسته‌اند (الجزیری، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۴۹ و ۱۵۰). بنابراین، در این زمینه، همان‌طور که دیده می‌شود اختلاف نظر شدیدی در میان عامه بر سر تعزیری یا حدی دانستن آن وجود دارد.

بررسی روایات امامیه

درباره واطی بهائم و درآمیختن با حیوانات در کتب شیعه روایاتی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را طبق نظر مشهور تا نظر اقلیت از فقها به چهار دسته تقسیم کرد.

دسته اول: این دسته از روایات که قول مشهور فقها را به خود اختصاص داده است، قائل بر

تعزیری بودن مجازات فاعل هستند، این روایات عبارت‌اند از:

۱. عن مُجَدِّبِ بْنِ سَنَانَ^۱ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ فَضِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): فِي رَجُلٍ يَقَعُ عَلَى بَهِيمِهِ، قَالَ: فَقَالَ: «لَيْسَ عَلَيْهِ حَدٌّ، وَ لَكِنْ تَعْزِيرٌ» (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۱).
۲. ما رواه الفضيل بن يسار، و ربعی بن عبدالله، عن أبي عبدالله (ع) في رجل يقع على البهيمه، قال: «ليس عليه حدٌّ، و لكن يُضْرَبُ تعزيراً» (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۴).
۳. ما رواه الحسين بن علوان، عن جعفر، عن أبيه، عن عليّ (ع)، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَاكِبِ الْبَهِيمَةِ [كُنْيَاهُ مِنْ وَطَنِ حَيَوَانَ اسْت] فَقَالَ: «لَا رَجْمَ عَلَيْهِ وَلَا حَدَّ، وَ لَكِنْ يَعْاقَبُ عَقُوبَهُ مَوْجِعَهُ» (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۳).
۴. روایت سدید، عن أبي جعفر (ع)، که در ما نحن فيه می فرمایند: «وَجُلْدُودُنِ الْحَدِّ» (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۱).

دسته دوم: روایاتی که بر حدی بودن دلالت می کنند:

۱. رواية ابي بصير عن أبي عبدالله (ع) في رجل أتى بهيمه فأولج، قال: عليه الحدّ
 ۲. ما رواه أبو فروه، عن أبي جعفر (ع): «الذي يأتي بالفاحشة، و الذي يأتي البهيمه [كُنْيَاهُ مِنْ وَطَنِ حَيَوَانَ اسْت]، حدّه حد الزاني» (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۴).
- دسته سوم:** روایاتی که مجازات فاعل را قتل می داند:
۱. رواية جميل بن درّاج، عن أبي عبدالله (ع) في رجل أتى بهيمه، قال: «يُقتل».
 ۲. رواية سليمان بن هلال قال: سأل بعض أصحابنا أبا عبدالله (ع) عن الرجل يأتي البهيمه، فقال يقام قائما ثم يضرب ضربة بالسيف... فقلت: هو القتل، قال: هو ذاك (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۴).

۱. ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی، قاضی را مجاب می کند که اسناد روایات نیز را بررسی کند. مثلاً شخص محمد بن سنان مختلف فيه است بدین گونه که شیخ طوسی در کتاب الفهرست ضعف وی را از نگاه دیگران بیان می کند (طوسی، ۱۳۵۱، ص ۲۹۵) و در کتاب رجال به ضعف وی اعتقاد دارد (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۶۴)، اما شیخ خود در کتاب الغیبت روایتی را می آورد که امام از او به خیر و خوبی یاد کرده است (طوسی، بی تا، ص ۲۱۱) و شیخ مفید هم در کتاب الارشاد او را ثقه و از اصحاب امام (ع) دانسته است (شیخ مفید، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۴۸).

دسته چهارم: این دسته از روایات مجازات واطی را ربع حد زانی یعنی ۲۵ ضربه می‌داند.

- ما رواه إسحاق بن عمار، عن أبي إبراهيم (ع) في الرجل يأتي البهيمه، «... و ضرب خمسة و عشرين سوطاً» (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۱).

بنابراین، روایات و احکام در زمینه مجازات آمیزش با حیوانات را می‌توان در چهار قسم خلاصه کرد: تعزیر، حد، قتل و ربع حد.

بررسی اقوال فقهای خاصه

نه فقط روایات حکم واحدی ندارند، بلکه در زمینه کیفیت جمع بین این روایات و در نتیجه ارائه نظر واحد از سوی فقها نیز اختلاف نظر وجود دارد. بنابراین، در میان فقهای امامیه سه قول می‌تواند به دلیل تمسک به هر یک از روایات و استظهار دلایل مختلف، وجود داشته باشد. صاحب جواهر روایات «ربع حد زانی» را مصداقی از مصادیق تعزیر می‌داند (نجفی، ۱۴۰۰، ج ۴۱، ص ۶۳۸). بنابراین، سه دسته از روایات باقی می‌مانند که با هم تعارض دارند و عبارت‌اند از قول به «تعزیر»، «حد زانی» و «قتل». در زمینه جمع بین روایات شیخ طوسی این گونه بیان کرده‌اند (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۶۲). به این نحو که ایشان متعرض روایات قتل نشده‌اند و روایات حد را بر صورت ایلاج و ادخال بر حیوان و روایات دیگر را بر صورت غیرایلاج حمل نموده‌اند که البته این نظر صحیح نیست هم از این نظر که تکلیف روایات مبتنی بر قتل واطی مشخص نشده و هم از این نظر که اتیان همیشه توأم با ایلاج است. بنابراین، تفصیل و تفکیک روایات وجهی ندارد. دوم اینکه روایات قتل را بر صورت تکرار و پس از دو یا سه بار تعزیر یا حد خوردن حمل کنیم که این وجه هم دلیل می‌خواهد تا از ظاهر روایات دست برداریم و از این مهم‌تر اینکه صاحب کتاب زبده الفقهیه می‌گوید با وجود روایت کسی اساساً به قتل نظر نداده است و دیگر اینکه روایات غیر از تعزیر را بر تقیه حمل کنیم (ترحینی العاملی، ۱۴۲۳، ج ۹، ص ۴۰۳، ۴۱۲ و ۴۱۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۵۰۴-۴۹۷). شهید اول در این زمینه بیان کرده است مجازات این شخص تعزیر است و نظر کسانی را که قائل به ۲۵ تازیانه، یا حد تام [۱۰۰ تازیانه] یا قتل هستند، ضعیف می‌داند (شهید اول، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۵۰ و ۲۵۱).

به هر حال، برخی به دلیل اعراض مشهور از روایات «حد زانی» و روایات «قتل» و عمل نکردن به آن‌ها قول تعزیر را تقویت کرده‌اند. همان‌طور که نظر مشهور فقها بر تعزیری بودن است (شیخ بهائی، بی تا، ص ۴۲۸، حلبی، بی تا، ص ۴۱۸؛ مغنیه، ۱۹۶۶، ص ۳۱۶؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۵۰۴؛ زنجانی، بی تا، ص ۱۶۹) و بلکه بالاتر صاحب جواهر می‌فرماید: «لا خلاف أجده فيه نصاً و فتوی، بل يمكن تحصیل الاجماع علیه» (نجفی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۶۳۸)، و به نظر با توجه به تردیدی که در روایات وجود دارد و مجازات واطی به درستی معین نشده است، قول مشهور صحت بیشتری دارد.

ب) بررسی حکم فقهی «استمناء»

جرم دیگری که فقهای امامیه در کتب فقهی خود و در کتاب حدود و معمولاً با عنوان «خاتمه» بحث می‌کنند، استمناء است. البته عنوان «خضخصه» که نام آوای تنفس است، اصطلاحی است که در برخی روایات بیان شده است. درباره حکم استمناء نیز می‌توان به آیات پنج تا هفت سوره مؤمنون استناد کرد زیرا امام معصوم (ع) در این زمینه به همین آیه استناد کرده‌اند (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۵). اما این آیات و روایت حرمت تکلیفیه استمناء را بیان کرده است.

دیدگاه فقهای اهل سنت

نظر فقهای عامه ابتدا برای احکام تکلیفیه مختلف است، زیرا برخی این اقدام را جایز می‌دانند و برخی دیگر مانند فقهای امامیه قائل به حرمت ارتکاب چنین عملی هستند. همان‌طور که بر حرمت و مجازات مستمنی ادعای اجماع کرده‌اند و اینکه گفته شده است برخی فقهای حنابله و حنفیه به دلیل ترس از ارتکاب زنا، استمناء را جایز شمرده‌شده را ضعیف و غیر قابل توجه و اعتماد می‌دانند. به هر حال در زمینه ماهیت مجازات مرتکب قائل به مجازات تعزیری هستند و معتقدند که به اجماع علما حد بر وی جاری نمی‌شود (الجزیری، بی تا، ج ۵، ص ۱۵۲).

بررسی روایات امامیه

در ما نحن فیه، روایات بسیاری مانند بحث واطی بهائم وجود ندارد و چند روایت است که برخی بر حرمت این عمل تأکید می‌کنند. از جمله روایت احمد بن محمد که بیان شد و برخی از روایات

که بر کیفر دنیوی دلالت دارند و یک مضمون را بیان می‌کنند و مضمون آن است که فردی در زمان امیر مؤمنان (ع) این عمل را انجام داده است و حضرت به دستش شلاق زد به طوری که دستش قرمز شد و بعداً از بیت‌المال برایش زن گرفت و همه فقهای که در کتب فقهی خود به بیان حکم فقهی استمنا می‌پردازند بدون هیچ اختلافی مضمون این روایات در اقوال آنها منعکس شده است.

روایاتی که در این زمینه وجود دارد، به شرح ذیل است:

۱. مُحَمَّد بن الحسن باسناده عن مُحَمَّد بن یحیی، عن أحمد بن مُحَمَّد، عن مُحَمَّد ابن سنان، عن طلحة بن زید، عن أبي عبدالله (ع): أَنَّ أمير المؤمنين (ع) أتى برجل عبث بذكره، فضرب يده حتى احمرت ثم زوجه من بيت المال (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۴).
۲. روایت زراه عن أبي جعفر (ع) قال: «إِنَّ عَلِيّاً أتى برجل عبث بذكره حتى أنزل، فضرب يده حتى احمرت قال: و لا أعلمه إلا قال: و زوجه من بيت مال المسلمين»
۳. فی خبر ثعلبه بن میمون و حسین بن زرارة سأله عن الرجل يعثر بيديه حتى ينزل، قال: لا بأس به، ولم يبلغ به ذاك (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۷۵).

بررسی اقوال فقهای خاصه

درباره روایات امامیه، به نظر می‌رسد روایت سوم مجازات دنیوی مستمنی را اثبات نمی‌کند و شاید به همین دلیل است که صاحب جواهر این روایت را شاذ می‌داند و بر نفی حد حمل می‌کند، یا روایت را این طور تعبیر می‌کند که شاید پرسش درباره انزال با دست هنگام ملاعبه با زوجه یا کنیزش بوده است، یا اینکه بگوییم ظاهر این روایت با ظاهر آیه پنجم سوره مؤمنون که به حرمت تکلیفیه اشاره می‌کرد، تعارض دارد به همین دلیل صاحب جواهر می‌گوید از این نظر باید این روایت را کنار گذاشت (نجفی، ۱۴۰۰، ج ۴۱، ص ۶۴۸). بنابراین، با توجه به دو روایت دیگر نظر بسیاری از فقها در این زمینه تقریباً یکسان است و قائل به تعزیری بودن مرتکبین به عمل استمنا هستند. همان طور که بیان شد همه فقها این بحث را معمولاً با عنوان «فروعات» یا «عقوبات متفرقه» و «مسائل دیگر» آورده‌اند، همان طور که محقق حلی، علامه حلی، امام خمینی (ره) و...

بیان کرده‌اند: «من استمنی بیده عَزْر، و تقدیره منوط بنظر الإمام». هرکس با دستش یا [غیرآن] استمنا کند، تعزیر می‌شود و مقدار آن منوط به نظر امام است (بهائی، بی‌تا، ص ۴۲۸؛ حلبی، بی‌تا، ص ۴۱۸؛ مغنیه، ۱۹۶۶، ص ۳۰۷؛ خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۲۷؛ شهید اول، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۵۱؛ نجفی، ۱۴۰۰، ج ۴۱، ص ۶۴۹). به این ترتیب، بین فقهای عامه و خاصه در این زمینه اتفاق نظر وجود دارد که قائل به مجازات تعزیری بنا به نظر حاکم هستند.

به نظر می‌رسد سرخ‌شدن دست مرتکب کیفری متعین نباشد تا حاکم شرعی موظف به اعمال مجازات به همین نحوی که در روایت آمده است مکلف شود و در نتیجه، بحث حدی‌بودن آن پیش بیاید، بلکه به نظر می‌رسد این نوع کیفر یکی از انواع تعزیر است (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۵۳۵)، همان‌طور که سایر فقها نیز چنین معتقدند.

ج) بوسیدن پسر بچه توسط محرم از روی شهوت

این مورد نیز در کتب اهل سنت از اسباب خاص حدود به‌شمار نمی‌آید. به نظر می‌رسد این مورد نیز مانند بحث قبل، با توجه به آنچه در ادامه خواهیم گفت، تنها توسط آیت ... خوبی (ره) بیان شده باشد زیرا فقهای امامیه در زمینه بوسیدن پسر بچه قائل به تعزیر هستند و فرقی میان محرم و غیر او قائل نیستند. به هر حال، در ادامه روایات و نظرهای فقها در این زمینه بیان شده است.

بررسی روایات امامیه

تنها روایتی که در این زمینه وجود دارد، از امام صادق (ع) است که در ذیل بیان شده است.

۱. عن اسحاق بن عمار، قال: قلت لابی عبدالله (ع) مجذم [محرم] قبل غلاماً بشهوه؟ قال يضرب مائه سوط (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۴۲۲).

اقوال فقهای خاصه

همان‌طور که بیان شد در این زمینه فقهای امامیه دو دسته شده‌اند. بدین نحو که اقلیت آنان قائل به حدی‌بودن مجازات مرتکب هستند و مجازات وی را صد تازیانه می‌دانند (خویی، بی‌تا، ص ۴۱؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۴۸۶؛ روحانی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۲۷۳). ولی در مقابل، اکثر فقها به‌طور مطلق بوسیدن پسر بچه را مستوجب تعزیر دانسته‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۷۰۶؛ شیخ

بهائی، بی تا، ص ۴۲۸، ۴۱۴ و ۵۱۸؛ شهید اول، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۳۰) و با توجه به تردیدی که وجود دارد، نظر صحیح تر را می توان از قول ابن ادریس که نظر بینابینی دارد و سعی در جمع بین ادله کرده است، جست و جو کرد. ایشان در عین اینکه در نظر اکثر شرکت دارد، قائل به تشدید تعزیر است (حلی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۴۶۱).

(د) آوردن هووی ذمی بر سر زن مسلمان

فقههای اهل سنت این اقدام را در زمره اسباب حدود نیاورده اند. اما همان طور که بیان خواهد شد، برخی فقههای امامیه برای فردی که با زن مسلمانی ازدواج کرده است، سپس، بدون اجازه وی با زن ذمی (یهودی، مسیحی یا مجوسی) ازدواج کند قائل به مجازات شده اند و مجازات وی را حدی دانسته اند. از آنجا که حدی دانستن هر جرمی بدون استناد به ادله فقهی متصور نمی باشد، ابتدا به بیان ادله و سپس، اقوال فقها در این زمینه می پردازیم.

بررسی روایات امامیه

در این زمینه در متون روایی چند روایت وجود دارد که به عدم جواز چنین عملی تصریح کرده اند و فقط در میان آنها یک روایت است که به مجازات مرتکب اشاره کرده است که در ذیل به آن اشاره می شود.

۱. روایت هشام بن سالم عن ابي عبدالله (ع): فی رجل تزوج ذمیه علی مسلمه، قال: یفرق بینهما و یضرب ثمن حد الزانی اثنا عشر سوطاً و نصفاً، فان رضیت المسلمه، ضرب ثمن الحد و لم یفرق بینهما، قلت: کیف یضرب النصف؟ قال: یؤخذ السوط بالنصف فیضرب به (حرعاملی، بی تا، ج ۱۴، ص ۱۱۷).

بررسی اقوال فقههای خاصه

همان طور که مرد مسلمانی، بدون اذن همسر مسلمانش با زن ذمی ازدواج کند، طبق برخی روایات مجازات مرتکب یک هشتم حد زانی (دوازده و نیم تازیانه) است. طریقه زدن نصف تازیانه طبق روایت آن است که نصف آن را به دست می گیرد و با نصف دیگر به بدن مرتکب زده می شود. برخی دیگر طریقه تنصیف را زدن بینابین (از نظر کیفیت زدن) دانسته اند (شیخ بهائی، بی تا، ص ۴۲۷). این مورد را نیز اکثر فقها از اسباب حدود به شمار نیاورده اند و در این زمینه نیز به نظر

می‌رسد فقط آیت‌الله خوئی برای نخستین بار این اقدام را از جرائم مستوجب حد آن هم از اسباب مستقل بیان کرده‌اند. در این زمینه نیز برخی فقها از نظر ایشان پیروی کرده‌اند و چنین فردی را مستحق مجازات حدی می‌دانند (وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۴۸۶؛ روحانی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۲۵۹). در این زمینه نیز از آنجا که اکثر فقها با اینکه در مقام احصای حدود بوده‌اند و متعرض این مورد نشده‌اند، می‌توان گفت با توجه به اصل تفسیر به نفع متهم و وجود قاعده در این زمینه نیز از مصادیق حدود نمی‌تواند باشد.

بنابراین، با توجه به آنچه بیان شد، هیچ‌یک از جرائمی که بیان شد، جرائم مستوجب حد نیستند و مشمول ماده ۲۲۰ نمی‌توانند قرار بگیرند. و نظر قانون‌گذار نیز با توجه به فلسفه‌ای که از وضع ماده ۲۲۰ داشته نشان می‌دهد جرائم یادشده را از اسباب حدود به‌شمار نیآورده است. اما جرائمی که مدنظر مقنن بوده است و فلسفه وجودی وضع ماده یادشده بوده‌اند، عبارت‌اند از: ۱. ارتداد، ۲. سحر، و ۳. ادعای نبوت. حال باید با بررسی ادله فقهی مشخص شود که آیا واقعاً این موارد از جرائم مستوجب حد هستند و می‌توانند مشمول ماده ۲۲۰ باشند یا خیر. اما به دلیل اشتراکی که این سه جرم از حیث مجازات و دلالت روایات و نظرهای فقها دارند، اظهار نظر در زمینه ماهیت این سه جرم پس از بیان این اشتراک‌ها صورت خواهد گرفت.

هـ) بررسی حکم فقهی ارتداد

ارتداد در کتب فقهی در بسیاری ابواب از جمله اطعمه و اشربه، میراث، نکاح، طلاق و جز آن از جمله باب حدود از او بحث می‌شود. اما با توجه به هدف این مقاله صرفاً به بحث مجازات شخص مرتد توجه می‌شود که آیا مجازات وی حدی است که در نتیجه، قضات می‌توانند طبق ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی به مجازات شخص مرتد اقدام کنند، یا مجازات وی تعزیری است که قضات را از اجرای مجازات منع می‌کند.

دیدگاه فقهای اهل سنت

فقهای عامه بدون هیچ تفصیلی به قتل مطلق مرتد چه مرد و چه زن، و خواه فطری یا مَلّی، قائل هستند. اکثر آنان قائل هستند که ابتدا مرتد توبه داده می‌شود و در صورت عدم توبه کشته می‌شود.

اما حسن بصری قتل مرتد را مطلقاً بیان داشته است، خواه مرد باشد یا زن؛ خواه توبه کند یا نکند (الجزیری، بی تا، ج ۵، ص ۴۲۳؛ ابن قدامه، ۱۴۱۰، ج ۱۰، ص ۸۱-۷۶؛ عوده، بی تا، ج ۲، ص ۸۸۵). به نظر می‌رسد ابوحنیفه تفصیل شیعه را دارد و معتقد است اگر توبه نکرد، اگر مرد باشد کشته می‌شود و اگر زن باشد به هیچ وجه کشته نمی‌شود (الکاسانی، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۱۳۵).
به هر حال، همان‌طور که دیدیم فقهای اهل سنت مجازات اعدام مرتد را با اینکه قتل نوعی مجازات مقلد است، از مجازات‌های حدی به‌شمار نیاورده‌اند و در نتیجه قتل وی را قتل تعزیری می‌دانند.

بررسی روایات امامیه

بررسی آیات^۱ صرفاً مجازات اخروی شخص مرتد را بیان می‌کنند. اما در روایات در زمینه مرتد و اطراف آن احکام بسیاری مترتب است. اما روایاتی که صرفاً به مرتد اشاره می‌کند، از جمله موارد زیر است:^۲

۱. روایات ناظر به عامل ارتداد و کیفر آن، ۲. روایات ناظر به اقسام مرتد (فطری و ملی)،
۳. روایات ناظر به استتابه (توبه‌دادن مرتد)، ۴. روایات ناظر به احکام مرتد فطری و ملی،
۵. روایات ناظر به احکام مرتد مرد، ۶. روایات ناظر به احکام مرتد زن، ۷. روایات ناظر به زندیق و منافق و آبق و...

در اینجا صرفاً به قسم اول از روایات که کیفر و مجازات مرتد را بیان می‌کنند، اشاره می‌کنیم.

۱. روایت نبوی در همین زمینه وارد شده است که چنین است، قال رسول الله (ص): «من بدل

دینه فاقتلوه» (نوری، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۶۳).

۲. عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر (ع): من جحد نبياً مرسلأً نبوت هو كذبه فدمه مباح فهو كافر مرتد عن

الاسلام.

۱. به ترتیب رجوع شود به نساء: ۱۳۶؛ آل عمران: ۸۶-۸۸؛ نحل: ۱۰۶؛ مائده: ۵۴.

۲. برای مشاهده روایات بیشتر در این زمینه به کتاب وسائل الشیعه، ابواب مرتد، ص ۵۴۴-۵۵۳ رجوع شود.

۳. عن محمد بن مسلم: سألت ابا جعفر عن المرتد فقال: من رغب عن الاسلام و كفر بما انزل علي محمد بعد اسلام فلا توبه له و قد وجب قتله ... (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۴۵-۵۴۴).

اقوال فقهای خاصه

برخی فقها قائل به حدی بودن مجازات مرتد هستند (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۷۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۸۹؛ خوبی، بی تا، ص ۵۵؛ تبریزی، ۱۴۱۷، ص ۱۰) و شهید ثانی حد بودن ارتداد را معروف بین فقها می داند (شهید ثانی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۳۲۷)، و برخی نظر اکثر و مشهور از فقها را چنین دانسته اند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۳۹۳)، در مقابل، همان طور که بیان شد برخی فقها از جمله شهید اول و امام خمینی (ره) صرفاً به مجازات مرتد اشاره کرده اند و آن را جزء عقوبات مختلفه و فروع آورده اند و به حد تصریح نکرده اند (شهید اول، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۵۲؛ موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۶۲۴). چنین اقدامی از سوی صاحب جواهر و شیخ طوسی نیز انجام گرفته است که تصریح به حد نکرده اند (نجفی، ۱۴۰۰، ج ۴۱، ص ۶۰۵؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۸۱). اما برخی دیگر، از جمله ابی صلاح حلبی آن را حد ندانسته است (حلبی، بی تا، ص ۳۱۱)، و محمدجواد مغنیه نیز حدی بودن ارتداد را نمی پذیرد و آن را از اسباب حدود خارج می کند (مغنیه، ۱۹۶۶، ص ۳۰۸). محقق حلی به عنوان پیشوای بزرگ فقیهان، ارتداد را به صراحت جزء جرائم تعزیری آورده است (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۳۶).

(و) بررسی فقهی «سحر و جادو»

سحر و جادو در کتب فقهی امامیه وضعیتی مشابه سب النبی دارد، یعنی سحر و جادوگری در کتب حدود و ذیل فصل قذف و در مبحث فروع یا مسائل مختلف بحث می شود و فقها برای آن مبحث مستقلی مانند سایر حدود از جمله زنا، قذف، شرب خمر و... مطرح نکرده اند و از آنجا که سابقه دارد قانون گذار این گونه جرائمی را که فقها به صورت فرعی و استطراداً ذیل سایر حدود مستقل مطرح کرده اند، حد دانسته است مانند تفخیز و سب النبی. بنابراین، باید ماهیت این جرم نیز از حیث حدی یا تعزیری بودن آن بررسی کرد. اما قبل از آن بیان نظر فقهای اهل سنت نیز مفید است.

دیدگاه فقهای اهل سنت

از نظر فقهای عامه سحر و جادوگری از گناهان کبیره است، اما در زمینه مجازات ساحر، همان طور که گذشت آن را در زمره اسباب حدود به شمار نیاورده‌اند و قول مشهور این است که ساحر و جادوگر مطلقاً کشته می‌شود خواه توبه کند یا نکند، خواه اعتقاد به اباحه سحر داشته باشد یا به حرمت آن علم داشته باشد. همان طور که روایت جندب بن عبدالمطلب... بر قتل ساحر بدون استتبابه دلالت دارد از آنجا که پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کنند که می‌فرماید: «حد الساحر، ضربه بالسيف». اما قول شافعیه برخلاف اقوال حنفیه و مالکیه و حنابله، این است که می‌گوید ساحر کشته نمی‌شود مگر زمانی که به حکیت و اباحه سحر اعتقاد داشته باشد. به هر حال فقهای عامه در صرف مجازات ساحر که اعدام باشد، اتفاق نظر دارند، اما آن قتل را تعزیری به شمار می‌آورند (الجزیری، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۶۲؛ ابن قدامه، ۱۴۱۰، ج ۱۰، ص ۳۲۹).

بررسی روایات امامیه

در زمینه سحر و جادو در متون روایی این چهار حدیث وجود دارد:

۱. روایت سکونی عن ابی عبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص): ساحر المسلمین یقتل و ساحر الکفار لا یقتل، فقیل: یا رسول الله (ص) و لم لا یقتل ساحر الکفار؟ قال: لانّ الکفر أعظم من السحر، و لان السحر و الشرک مقرونان.
۲. عن حبيب بن الحسن عن أبي عبدالله (ع) قال: الساحر يضرب بالسيف ضربه واحده على رأسه.
۳. عن زيد بن علي، عن أبيه، عن آبائه، قال: سئل رسول الله (ص) عن الساحر، فقال: إذا جاء رجلان عدلان فشهدا بذالك فقد حلّ دمه. از پیامبر (ص) درباره ساحر سؤال شد و فرمودند: اگر بینه (دو شاهد عادل) بر ساحر بودنش اقامه شد، خونش حلال می‌شود.
۴. عن اسحاق بن عمار، عن جعفر، عن أبيه أنّ علياً (ع) كان يقول من تعلّم شيئاً من السحر... حدّه القتل إلا أن يتوب (حر عاملی، همان، ص ۵۷۶ و ۵۷۷)

اقوال فقهای خاصه

محقق حلی در ذیل مباحث قذف «مسائل آخر» را آورده و بیان کرده است: «من عمل بالسحر، يُقتل

ان کان مسلماً و یؤدب ان کان کافراً» (محقق حلی، ۱۴۰۸، ص ۱۵۴) و شهید اول در کتاب لمعه ضمن فصل سوم که به بیان حکم قذف می‌پردازد، با عنوان «مسائل» حکم ساحر را بیان می‌کند و می‌فرماید: «الساحر یقتل اذا کان مسلماً و یعزر الکافر» (شهید اول، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۳۸). امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله (ره) نیز بحث سحر را در دنباله احکام قذف پس از «قول فی الاحکام» با عنوان «فروعاً» بیان می‌کنند، عبارت ایشان دقیقاً همان عبارت محقق است در کتاب شرایع الاسلام، و آن عبارت چنین است: «من عمل بالسحر یقتل ان کان مسلماً و یؤدب ان کان کافراً» و عبارت سایر فقها هم بدین گونه است حدی که صاحب جواهر می‌فرماید «بلا خلاف أجده فی» در آن اختلافی نیافتم (موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۶۰۷؛ خوی، بی تا، ص ۴۵؛ نجفی، ۱۴۰۰، ج ۴۱، ص ۴۴۲؛ مغنیه، ۱۹۶۶، ص ۲۹۰؛ ترحینی العاملی، ۱۴۲۳، ج ۹، ص ۳۲۳).

ز) ادعای نبوت و تشکیک در صدق نبی خاتم (ص)

جرم دیگری که در منابع فقهی وجود دارد، اما در قوانین موضوعه بدان تصریح نشده است بحث ادعای نبوت است که هم فقهای عامه و هم فقهای امامیه درباره آن اظهار نظر کرده‌اند.

دیدگاه فقهای اهل سنت

فقهای عامه مدعی نبوت را به عنوان سبب مستقل جرم‌انگاری نکرده‌اند، بلکه وی را مرتد می‌دانند و از این نظر مجازات مرتد را بر وی جاری می‌کنند و از آنجا که مرتد را از اسباب حدود خارج می‌دانند مجازات مدعی نبوت نیز حدی نمی‌باشد، بلکه قتل وی قتلی تعزیری است (ابن قدامه، ۱۴۱۰، ج ۱۰، ص ۱۱۲).

بررسی روایات امامیه

روایاتی که به مجازات مدعی نبوت اشاره کرده‌اند به شرح زیرند:

۱. عن ابي یغفور، قال: قلت لأبي عبدالله (ع) إنَّ بزیعاً یزعم أنه نبیّ فقال: إن سمعته یقول ذلك فاقتله...
۲. ... عن ابي جعفر (ع)، قال فی حدیث: قال النبی (ص) أیها الناس إنّه لا نبیّ بعدی و لاسنّة بعد سنّتی، فمن ادّعی ذلك ... فاقتلوه ...
۳. عن مُجَدِّبِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الرِّضَا (ع) فی حدیث قال: و شریعه محمّد (ص) لاتنسخ إلى یوم القیامة، ولا

نبیّ بعده إلى يوم القيامة، فمن ادعى نبياً ... فدمه مباح لكل من سمع منه (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۵۵).

۴. عن حارث بن مغیره قال: قلت لأبي عبد... (ع): لو أنّ رجلاً أتى النبي (ص) فقال: وا... ما أدري، أنبيّ أنت أم لا، كان يقبل منه؟ قال: لا، لكن كان يقتله، إنه لو قبل ذلك ما أسلم منافق أبداً (حر عاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۵۱).

اقوال فقها خاصه

فقها از این نظر که مدعی نبوت سببی جداگانه است و تابع مرتد نمی باشد، با هم اختلاف نظر دارند. نظر اقلیت فقهای امامیه با اکثر فقهای عامه موافق است و قائل هستند که مدعی نبوت مرتد است. بنابراین، مجازات مرتد بر وی جاری است (شهید ثانی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۴۵۳؛ ترحینی العاملی، ۱۴۲۳، ج ۹، ص ۳۲۲ و ۳۲۳). اما برخی دیگر به دلیل اطلاق روایات مدعی نبوت بر مجازات و عدم اطلاق و تفصیل روایات مرتد قائل بر این هستند که این دو، دو سبب مستقل محسوب می شوند (نجفی، ۱۴۰۰، ج ۴۱، ص ۴۴۲). اما به هر حال اختلاف نظر فقها از این منظر در مجازات وی تأثیری نمی گذارد.

اکثر فقهای امامیه بحث ادعای پیامبری و تشکیک در نبوت و صدق پیامبر (ص) را که برای هر یک حکم واحد در نظر گرفته اند، به عنوان یکی از فروعات در کتاب حدود ذیل بحث کذب بیان کرده اند. اما درباره کیفر، مجازات مدعی نبوت را قتل و اعدام می دانند (شهید اول، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۳۷؛ مغنیه، ۱۹۶۶، ص ۲۹۰؛ خویی، بی تا، ص ۴۵؛ موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۴۷۷). به طوری که صاحب جواهر (ره) می فرماید: در وجوب قتل مدعی نبوت مخالفی نیافتیم (نجفی، ۱۴۰۰، ج ۴۱، ص ۴۴۰). با وجود این، هیچ یک از فقها به حدی بودن آن تصریح نداشته اند، فقط عده کمی از فقها ادعای نبوت را به عنوان سببی مستقل از اسباب حدود دانسته اند (خویی، بی تا، ص ۴۵؛ روحانی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۲۵۹؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۵۰۰) و با وجود این، آنان سخنی از مجازات شک در نبوت نگفته اند، در صورتی که صاحب جواهر در زمینه شک در نبوت هم نفی خلاف کرده است (نجفی، ۱۴۰۰، ج ۴۱، ص ۴۴۱).

اطلاق تعزیر منصوص شرعی بر جرائم ثلاث و تفکیک آن از منصوصات حدی

برای رسیدن به نتیجه و اثبات این امر که جرائم سه‌گانه یادشده از جرائم منصوص تعزیری‌اند، ناگزیر از تعریف حد و تعزیر هستیم. البته مشکل زمانی بیشتر می‌شود که شخصی امری را که از ابتدا به انحراف رفته است و بسیاری بر آن دامن زده‌اند و براساس آن به ارائه نظر پرداخته‌اند، بدیهی بدانند و دست رد بر نظریه خلاف یا نگاه نو بزنند.

اثبات اشتباه و انحراف این امر به‌ظاهر بدیهی و پذیرش این نظریه زمانی سهل و آسان می‌شود که یک صاحب‌نظر بی‌توجه به اینکه در عالم واقع تعریفی از «حدود و تعزیرات» از سوی فقیه یا حقوق‌دانی صورت گرفته است، خود را در مقابل روایات قرار دهد و بخواهد برای اولین بار به تبویب و تفکیک جرائم و مجازات‌ها از دل آیات و روایات بپردازد.

تفکیک جرائم منصوص حدی از جرائم منصوص تعزیری

فقه‌ها در این مقام «مجازات مقدر» را وجه تمایز حد و تعزیر دانسته‌اند، حال آنکه با تفحص در منابع روایی به مصادیقی مواجه می‌شویم که وصف یادشده را دارند، اما خود آن مصادیق را در زمره حدود نیاورده‌اند و دلیلی نیز برای این نظریه مطرح نکرده‌اند. به نظر «مجازات مقدر» صرفاً وجه تمایز تعریف‌های حد و تعزیر نیست و استدلال در این زمینه ناتمام است زیرا تعریف حد به مجازات مقدر بسیار جامع و مانع اغیار نیست و تعزیرات منصوص شرعی را نیز دربرمی‌گیرد. بنابراین، وجه «معین و مصرح بودن» نیز باید به وصف «مجازات مقدر» اضافه شود تا در این زمینه تعزیرات منصوص شرعی از تعریف حد خارج شود. بنابراین، مجازات حدی یا در آیات تصریح شده‌اند، یا در روایات با وصف حدبودن، حتی به‌معنای لغوی معین شده‌اند، و در تعریف تعزیر به‌عنوان یک مجازات غیرمقدر نیز باید قید «غالب» را افزود. همان‌طور که برخی فقها در تعریف تعزیر این نظر را دارند و بیان کرده‌اند: «تعزیر عقوبت یا تأدیبی است که غالباً میزان آن معین نیست» (شهید ثانی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۴۲۳؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۱۵۶، جهرمی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۰).

جرایم منصوص تعزیری (جرایم ثلاث)

اساساً قانون در مقام وضع هر واژه‌ای که آثار بسیاری در پی دارد در مقام تعریف‌های اصطلاحی برمی‌آید، نه تعریف‌های لغوی. هر چند در این مقام نیز گاه کوتاهی می‌کند، در حالی که تعریف‌ها مساعدت بزرگی در رفع ابهامات و تشخیص و ورود و خروج مصادیق دارد. قانون‌گذار در ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی «حد» را یک مجازات می‌داند و در مقام تعریف در ماده ۱۵ بیان می‌کند: «حد مجازاتی است که موجب، نوع، میزان، و کیفیت اجرای آن در شرع مقدس، تعیین شده است». می‌توان گفت این سه دسته جرم اخیر نیز از جرایم تعزیری منصوص شرعی، زیرا وقتی روایات و ادله به صراحت حدی بودن این جرایم را مشخص نکرده باشد، باید از استظهار خود و کلام سایر فقها مساعدت گرفت. نظر فقها این است که از آنجا که حدود بر مجازات مقدر دلالت دارند و قتل و اعدام هم خود یک مجازات مقدر به‌شمار می‌آید، در نتیجه، این سه جرم را می‌توان از جرایم مستوجب حد دانست، اما کلام فقها در این زمینه ناتمام است، زیرا علاوه بر اینکه مقدر بودن مجازات، صرفاً ملاکی برای حد محسوب نمی‌شود، کلام فقها نیز درباره مقدر بودن مجازات به‌عنوان یک معیار، اطلاق خود را از دست داده است، زیرا در شرع مجازات‌هایی وجود دارد که با وجود مقدر بودن در زمره جرایم مستوجب تعزیر قرار گرفته‌اند و برخی از آن‌ها را شهید ثانی (ره) برشمرده است. برای مثال شخصی که با همسر خود در روز ماه مبارک رمضان همبستر شود، ۲۵ شلاق به وی زده می‌شود و دیگران بعد از وی نیز آن را نفی نکرده‌اند. بنابراین، اسباب حدود جرایمی‌اند که شارع مقدس آن‌ها را به صراحت معین کرده است و آنچه در آن تردید وجود دارد، باید خارج از آن قرار گیرد. بنابراین، وقتی مجازات‌های مقدر در شرع وجود دارد که برخی در زمره تعزیرات و برخی دیگر در زمره حدود قرار دارند، زمانی باید آن را در زمره حدود قرار داد که بر حدی بودن آن جرم تصریح شده باشد. مثل روایات باب زنا، شرب خمر و .. وگرنه این ترجیح بلامرجح است که آن را بی‌دلیل در زمره حدود آورد و وقتی صراحتی در این زمینه وجود ندارد، باید آن را در زمره تعزیرات آورد. بلکه در این زمینه، مهم‌تر اینکه در شرع هر قتل و اعدامی لزوماً در جرایم مستوجب حد قرار نگرفته است تا ذهن را به سمت حدی بودن متبادر کند. از

جمله قتل در فراش که مجازات مقدری است که شارع اجرای آن را در اختیار زوج قرار داده است و به دلیل اینکه خود شاهد قضیه بوده است، شخصاً مجازات را اجرا کند و خود تقاص کند تا اگر تشفی خاطر مدنظر است به نحو بهتری انجام گیرد و قانون‌گذار ایران هم به این امر کاملاً اشراف داشته و آن را در زمره تعزیرات قرار داده است و فقهای شورای نگهبان هم به این امر واقف بوده‌اند و به درستی مانع این عمل قانون‌گذار نشده‌اند. فقهای اهل سنت نیز متعرض قتل در فراش شده‌اند، اینکه اگر ببیند مردی با همسرش زنا می‌کند، می‌تواند به قتل و اعدام او در آن حالت اقدام کند (الجزیری، بی تا، ج ۵، ص ۴۰۷) و آن را مجازات تعزیری می‌دانند. بنابراین، با اینکه عامه در تعریف حد ملاک مقدر بودن را پذیرفته‌اند، هر مجازات مقدری را حد نمی‌دانند. غیر از قتل در فراش، برخی فقها جرائم دیگری که مجازات آن - با شرایطش - با وجودی که اعدام است آن را در زمره تعزیرات قرار داده است از جمله محقق حلی که ارتداد را به صراحت در زمره تعزیرات قرار داده است و برخی دیگر با اینکه چنین تصریحی ندارند، آن را از اسباب حدود خارج دانسته‌اند، و درباره سحر و ادعای نبوت نیز فقط عده قلیلی بر حدی بودن آنان تصریح کرده‌اند. که شاید این امر در این زمینه با جرائم منصوص شرعی مشتبه شده باشد. بنابراین، تعریف حد اطلاق خود را از دست داده است و با توجه به آنچه گذشت در شمول حد بر این جرائم تردید وجود دارد. بنابراین، نمی‌توان این جرائم را حدی دانست و هیچ مرجحی نیز در این زمینه وجود ندارد، تا ذهن را متبادر به این قضیه بکند که این سه جرم را از نوع حدی بدانیم، مگر اینکه در روایات به حدی بودن آنان آن‌طور که در روایات باب زنا و شرب خمر و... آمده است، تصریح شده باشد و به نظر این جرائم سه‌گانه از جرائم تعزیری منصوص شرعی هستند و مجازات آنان اعدام تعزیری است.

نتیجه

با توجه به آنچه بیان شد، مشخص شد اسباب حدود در منابع فقهی با همه اختلاف نظری که میان فقها بر سر شمارش آن وجود دارد، محدود و معدودند. در این تحقیق سعی بر این بود همه جرائمی که در کتاب‌های فقهی در باب حدود وجود دارد، بررسی شود تا مصادیق و اسباب

حدودی که ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی به آن ارجاع داده بود، روشن شود. بنابراین، این جرائم را صرفاً از نظر ماهیت مجازات به عنوان اولین شرط مراجعه به منابع فقهی بررسی کردیم. به نظر ما دیگر موجبی برای رجوع به منابع فقهی در بحث حدود باقی نمی ماند. به عبارت دیگر، مصداقی برای ماده ۲۲۰ قانون مجازات در منابع فقهی وجود ندارد و حتی مصداقی هم که در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بیان شده است، خود در حدی بودنشان جای بحث و تردید دارند از جمله بحث بغی که در کتب فقهی معمولاً در بحث جهاد مطرح می شود و هیچ کس از فقها به حدی بودن آن نظر نداده است و در تعزیری بودن آن نباید تردید کرد.

سه جرم از میان جرائمی که در این تحقیق بررسی شد و فلسفه وجودی وضع ماده ۲۲۰ قانون مجازات ۱۳۹۲ به آن برمی گردد، عبارت اند از ارتداد، سحر و ادعای نبوت. شاید با وجود اظهار نظری که درباره آن ها انجام گرفت، باز هم جای بحث و اظهار نظر داشته باشد به هر حال این جرائم که در ابتدا مد نظر قانون گذار نیز بوده است، از جرائم تعزیری منصوص شرعی می باشند، زیرا حد مجازات مقدر معین است و معین بودن وجه تمایز آن با جرائم منصوص تعزیری است که مجازات مقدر غیر معین هستند. به عبارت دیگر، جرائم منصوص حدی یا در آیات به نوع جرم و قدر مجازات تصریح شده، یا در روایات به حدی بودن آن اشاره شده است و در مواردی از جمله جرائم یاد شده که مجازات مقدر هستند، اما به حدی بودن آن ها تصریح نشده است و در آیات نیز صرفاً مجازات اخروی برای برخی از جرائم از جمله ارتداد در نظر گرفته شده است، بنابراین، نمی تواند مشمول عنوان حد قرار گیرد. با وجود این، مصداقی که مشمول ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی باشد، وجود ندارد مگر آنکه محاکم بر استظهار خود و نظر مشهور فقها نظر داشته باشند و این موارد را همچنان مشمول عنوان حد بدانند و از طرف دیگر اینکه ماده یاد شده مفهوم ندارد. به عبارت دیگر، ماده ۲۲۰ قانون یاد شده در مقام منع محاکم در رجوع به فقه در جرائم تعزیری نیست و همچنان محاکم می توانند به استناد ماده ۱۶۷ قانون اساسی در جرائم تعزیری به فقه مراجعه کنند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

۱. ابن قدامه، محمد عبدالله بن احمد (۱۴۱۰). المغنی. بیروت: هجر للطباعة و النشر.
۲. اردبیلی، احمد [مقدس] (۱۴۱۶). مجمع الفوائد و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۳. بروجردی، سید حسین (۱۳۸۷). منابع فقه شیعه (قضا، شهادات، حدود، تعزیرات). تهران: فرهنگ سبز.
۴. تبریزی، جواد (۱۴۱۷). أسس الحدود و التعزیرات. قم: نشر مهر.
۵. ترحینی العاملی، سید محمدحسن (۱۴۲۳). الزبده الفقہیہ فی شرح الروضه البهیہ. بیروت: دارالهادی.
۶. الجزیری، عبدالرحمن (بی تا). الفقه علی المذاهب الاربعه. بیروت: دارالفکر.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا). وسائل الشیعه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. حلبی، شیخ ابی الصلاح (بی تا). الکافی فی الفقه. به کوشش رضا استادی، اصفهان: مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع).
۹. حلّی، ابن ادريس (۱۴۱۰). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. حلّی، علامه حسن بن یوسف (۱۴۱۰). إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۱. حلّی، علامه حسن بن یوسف (۱۴۱۳). قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۲. حلّی، علامه حسن بن یوسف (۱۴۱۴). تذکره الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۳. حلّی، محقق جعفر بن الحسن (۱۴۰۸). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان.

۱۴. خویی، سید ابوالقاسم (بی تا). تکمله منهاج الصالحین. نجف اشرف: مطبعة الآداب..
۱۵. روحانی، سید محمدصادق (۱۴۲۹). منهاج الصالحین. قم: مکتب آیت... سید روحانی.
۱۶. سیوری، مقداد (۱۳۸۴). کنزالعرفان فی الفقه القرآن. قم: نوید اسلام.
۱۷. شهید ثانی (۱۴۲۵). مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۱۸. شیخ بهائی (بی تا). جامع عباسی. تهران: انتشارات فراهانی.
۱۹. طوسی، شیخ محمد بن حسن (۱۳۸۷هـ ق). المبسوط فی فقه الامامیه. تهران: مکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.
۲۰. طوسی، شیخ محمد بن حسن (۱۳۹۰هـ ق). تهذیب الأحكام. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۲۱. طوسی، شیخ محمد بن حسن (بی تا). الغیبه. تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۵۱). الفهرست. مشهد: کنگره هزاره شیخ طوسی دانشگاه مشهد.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۳). رجال الطوسی (جامه مدرسين). تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين.
۲۴. عاملی، محمد بن مکی [شهید اول] (۱۳۸۶). لمعه دمشقیه. ترجمه علی شیروانی، قم: دارالفکر.
۲۵. علم الهدی، علی بن حسین (۱۴۱۰). الانتصار. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم.
۲۶. عوده، عبدالقادر (بی تا). التشریح الجنائی الاسلامی. بیروت: دارالکاتب العربی.
۲۷. فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۹۰). آیین کیفری اسلام - شرح فارسی تحریر الوسیله - ترجمه اکبر ترابی شهرضایی، قم: اعتماد.
۲۸. الکاسانی، ابوبکر بن مسعود (۱۴۰۶). بدایع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۹. کریمی جهرمی، علی (۱۴۱۲). الدر المنضود فی احکام الحدود (تقریرات درس فقه آیه ا... گلپایگانی). قم: دارالقرآن الکریم.
۳۰. مغنیه، محمدجواد (۱۹۶۶). فقه الامام الصادق علیه السلام. بیروت: دارالعلم للملایین.

۳۱. مفید، محمد بن محمد (۱۳۷۲). *الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*. قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۸). *أنوار الفقاهه - کتاب الحدود والتعزیرات*. قم: مدرسه الامام علی بن أبی طالب (ع).
۳۳. موسوی خمینی، روح الله (بی تا). *تحریر الوسیله*. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۳۴. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۰). *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۵. نوری، حسین بن محمدتقی (بی تا). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*. بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
۳۶. وحید خراسانی، حسین (۱۴۲۸). *منهاج الصالحین*. قم: مدرسه امام باقر علیه السلام.
۳۷. هاشمی شاهرودی، سید محمود و جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۳). *موسوعه الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)*. قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).